

تبیین میدان معناشناسی واژگان «ورع» و «عفت» در نهج البلاغه

نصرالله شاملی* / علی بناییان اصفهانی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۲/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۹/۲۵

چکیده

«ورع» و «عفت» از جمله مفردات اخلاقی در نهج البلاغه است. «ورع» در لغت به معنای دوری از گناه است و به شخصی که پیوسته از گناهان دوری کند پرهیزکار یا ورع گفته می‌شود. این واژه از واژگان کاربردی در بحث اخلاق و سلوک عرفانی است و در اصطلاح معناشناسی، دارای خاصیت اشتراک معنوی است، بدین گونه که ورع دارای یک معنای کلی است و تحت آن مصادیق فراوانی را می‌توان جای داد. اینکه «ورع» در مصادیق خود دارای چه معانی است، بستگی به قرار گرفتن در سیستم معنایی دارد؛ اگر در مرکز سیستم قرار داشته باشد، با معنای تقوا مترادف است و اگر یک عنصر از عناصر سیستم باشد، معنای آن با تقوا متفاوت است. «ورع» با عناصر خاصی مانند تقوا، زهد، عفت، عصمت و نزاهت هم‌سیستم می‌شود. «عفت» نیز مانند واژگان عصمت، ورع و زهد، بر گونه‌ای از بازدارندگی یا منع و بازداشت دلالت می‌کند و این همان مفهوم دلالتی یا معنای مفهومی است که دارای مصادیق گوناگون بر حسب اوضاع و شرایط متن و فرامتن است. بنابر این «عفت» از مقوله مشترک معنوی است و در یک سیستم معنایی، مصادیق دقیق آن روشن می‌شود.

واژگان کلیدی

اخلاق، عرفان، ورع، عفت، معناشناسی، میدان معناشناسی.

dr_nasrollashameli@yahoo.com
banaeian.ali@gmail.com

*. دانشیار دانشگاه اصفهان.
**. کارشناس ارشد دانشگاه اصفهان. (نویسنده مسئول)

طرح مسئله

«ورع» یکی از مفردات اخلاقی در نهج البلاغه است. در لغت به معنای دوری از گناه بوده و شخصی که از گناهان پیوسته دوری کند به آن پرهیزکار یا «وَرَع» [به کسر راء] گویند، پس «ورع» بر پرهیزکاری و خویشتن‌داری از هر بدی اطلاق می‌شود. (فراهیدی، ۱۴۰۸: ۲ / ۲۴۲، ماده وَرَع)

همچنین «ورع» به معنای ترسو، کوچک، حقیر و ضعیف است که نمی‌تواند نیاز کسی را برآورده سازد و نیز به کسی که از نظر مالی، اندیشه‌ورزی یا از نظر قدرت جسمانی فرد ضعیفی است، اطلاق می‌شود. (ابن منظور، ۱۴۰۸: ماده ورع)

بنابراین واژه «ورع» دارای معانی مختلفی است که معنای اصلی و کلی آن عبارت است از: اجتناب از امری مذموم.

این مفهوم کلی در معانی متفاوتی که در بالا ذکر شد، مشترک است؛ یعنی هر کسی نمی‌تواند مصداق آن باشد، بلکه باید کسی باشد که از انجام کاری سرباز زند یا از انجام کاری خوف داشته باشد. یا در تامین نیاز مردم ضعیف و ناتوان باشد یا در اندیشه ورزیدن ضعیف باشد و قدرت تصمیم‌گیری نداشته باشد یا از نظر قدرت جسمانی ناتوان باشد و گرد انجام کاری نرود، همه اینها در مفهوم «اجتناب از چیزی یا امری» شریک است و چون هر کدام دارای مشخصه ویژه به خود است، همه معانی قبل از مصادیق «ورع» به‌شمار می‌آید، پس واژه ورع دارای اشتراک معنایی است.

این مصادیق ممکن است دارای بار مثبت یا منفی باشند. در مورد انسان متدینی که سعی دارد از بسیاری از محرّمات و منهیات شرع اجتناب کند و رفتار خود را مطابق آنچه شرع می‌خواهد تنظیم نماید، به کار می‌رود. اگر این صفت به‌طور دائم در کسی ملکه باشد، آن را ورع نامند. در حدیث آمده است: «مَلَکُ الدِّینِ الْوَرَعُ؛ (پاینده، ۱۳۶۲: ۵۸۰) ملاک دینداری پرهیز از گناهان است».

پس مهم‌ترین معنای کلی ورع همان اجتناب از امری است که نباید مرتکب آن شد و کسی که به این صفت آراسته شد، دائماً خوف این امر را دارد که اگر پیرامون کار زیانباری بگردد،

به هلاکت افتد. از این جهت او می‌ترسد، پس ترس لازمه ورع است. این مقاله درصدد آن است که به این سوال پاسخ دهد که با بررسی نهج‌البلاغه واژگان «ورع» و «عفت» در چه معنایی به کار رفته است؟

مفهوم‌شناسی ورع در نهج‌البلاغه

امام علی علیه السلام در حکمت ۱۱۳ نهج‌البلاغه ضمن شمارش بعضی از مسائل اخلاقی و حکمی، معنای ورع را چنین بیان فرموده است:

«و لا وَرَعَ كَالْوَقُوفِ عِنْدَ الشُّبُهَةِ؛ و هیچ ورعی چون پرهیز و توقف در آنچه برای تو شبهه‌آور است نیست.»

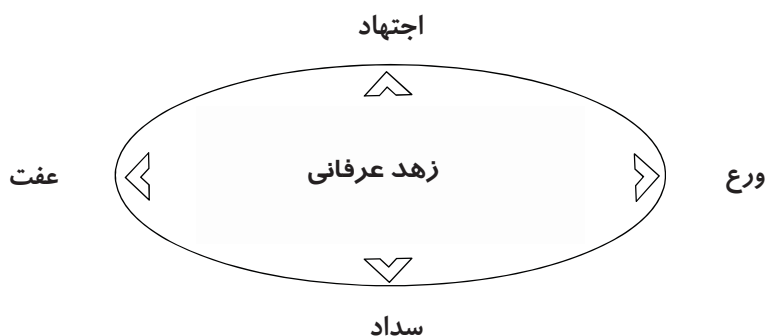
این معنا و بیان روشن از واژه «ورع» است، بنابراین «ورع» یعنی خود نگهداری در وقت شبهه.

امام علی علیه السلام در نامه ۴۵ خطاب به عثمان بن حنیف انصاری؛ استاندار خود در بصره چنین می‌فرماید:

أَلَا إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَ لَكِنَ أَعْيُنِي بَوْرِعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عَفَّةٍ
و سداد.

بدانید که شما توانایی چنین کاری (ساده زیستی مانند ساده زیستی امام) را ندارید، اما با پرهیزکاری و تلاش فراوان و پاکدامنی و راستی مرا یاری کنید.

در این سخن امام علیه السلام امر به ورع به‌طور مستقیم نشده است، امام علیه السلام استاندار خود را امر به اعانت نموده است. اعانت در ورع؛ یعنی همراهی مرید از مرشد در سلوک عرفانی، به‌نظر می‌رسد اعانت در اینجا، تزییق دایره مباحات و تحکیم عزم برای اجتناب از شهوات و ریاضت نفسانی و تمرین در زهد برای عادت دادن نفس به پیروی از قوه عاقله و نفس مطمئنه است. این‌گونه «ورع» ویژه خواص از حاکمان اسلامی است که می‌خواهند بر مردم حکم برانند، یعنی آنچه برای مؤمنان مباح است، برای این طبقه از جامعه مجاز نیست.



نکته دیگری که در نامه امام علیه السلام قابل ملاحظه است، توجه دادن مخاطب (عثمان بن حنیف انصاری) به چهار سلوک نفسانی است که عبارت‌اند از: ورع، اجتهاد، عفت و سداد به نظر می‌رسد زهد عرفانی با این موارد متفاوت است.

در اینجا باید واژه «ورع» را در میدان زهد عرفانی بررسی نمود. بافت سخن امام علیه السلام نشان‌دهنده این واقعیت است که برای رسیدن به ورع تنها توجه به اجتناب از محرمت و دوری از شبهات کافی نیست، بلکه کوشش مداوم برای ریاضت نفسانی (اجتهاد)، بازداشتن نفس از آنچه شهوت را به دنبال داشته باشد (عفت) و استقامت در مبارزه نفسانی و میدان ندادن به مشتبهات آن (سداد)، سالک را به مقام بالاتر که همان «ورع» است ارتقا می‌دهد. پس ورع نتیجه سلوک مرتاضانه است که با عفت و سداد و اجتهاد به دست می‌آید، هنگامی که این مقام (ورع) حاصل شد، میدان زهد (برای سالک) باز می‌شود و این معنا همان است که خواجه عبدالله انصاری در *منازل السائرین* آن را آخرین مقام برای عامه مؤمنان و اولین مقام برای عارفان زاهد دانسته است. آری برای یک مقام سیاسی و عالی رتبه کشوری چون استانداران، اگر زهد عارفانه نباشد، امکان مبارزه با نفسانیات و رسیدن به مقام پرهیزکاری و اجتناب از تشریفات و عیش و عشرت معنایی ندارد. در واقع هرچه بر مقام سیاسی انسان افزوده شود، در مسلک کاملان عارف، شدت ورع و شدت اجتهاد، عفت و سداد امری اجتناب‌ناپذیر است.

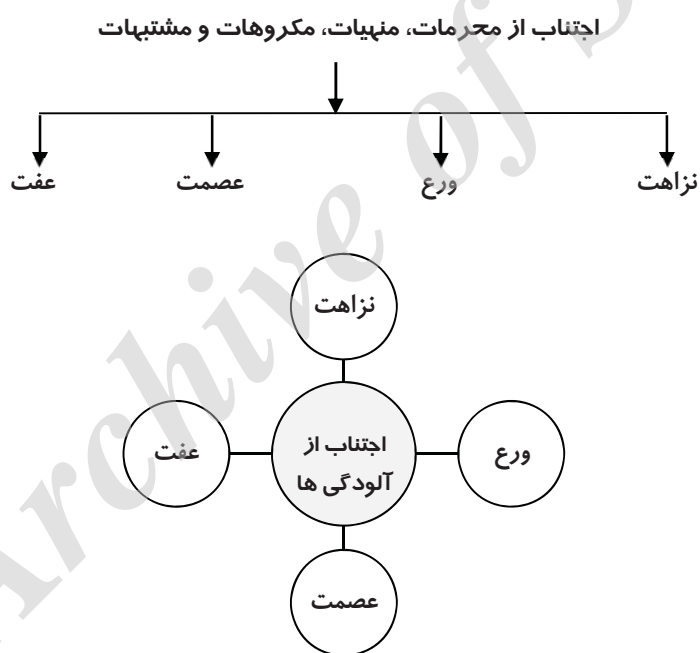
امام علیه السلام در خطبه ۱۲۹ اهل ورع را ستوده است و سپس می‌فرماید: «وَأَيْنَ الْمُتَوَرِّعُونَ فِي مَكَاسِبِهِمْ وَ الْمُتَزَهِّوْنَ فِي مَذَاهِبِهِمْ...؛ کجایند آنان که در کسب و کارشان اهل ورع‌اند و در راه و رسم زندگی‌شان اهل نزاهت و پاکیزگی».

امام علیه السلام در این کلام دو صفت را برای مردان اهل سیر و سلوک ذکر کرده است:

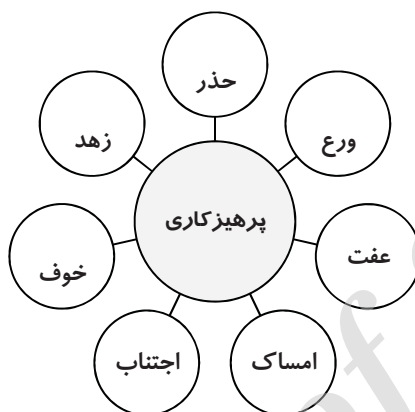
۱. متورّع: اهل ورع، آنکه در برخورد با مشتهیات، می‌ایستد و وارد ورطه منهیات و محرمات نمی‌شود. این مقام مقدمه وصف بعدی است.
۲. متنزه: اهل نزهت، کسی که در اثر اجتناب از آلودگی‌ها، به یک نزهت و پاکی باطنی رسیده، غیر از آنکه متورّع شده و مبارزه نفسانی کرده، در درون به طهارت و پاکیزگی دست یافته، که اثرش بر اندیشه و بینش او آشکار خواهد شد. در تمام راه‌هایی که متنزهین در زندگی می‌پیمایند اصل طهارت و پاکی را رعایت می‌کنند. این تنزه شامل نزهت علمی، عملی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و ... می‌شود.

واژگان هم معنای ورع

با جستجو در متن نهج البلاغه به واژگان هم‌معنا دست می‌یابیم، اینها عبارتند از: «ورع»، نزهت، عفت، عصمت» همه این ۴ واژه در میدان معنوی «اجتناب از آلودگی‌ها» مشترک‌اند، مانند شکل زیر:



اجتناب از آلودگی که مرکز دایره را تشکیل می‌دهد، غیر از آن پرهیزکاری است که در بسیاری از منابع تفسیر و حدیث و عرفان، نامش را تقوا گذاشته‌اند. اجتناب در آنجا گونه‌ای پرهیزکاری است که در اینجا یک زیر میدان نسبت به میدان بسیار وسیع «تقوا» است، اما به سبب کمی الفاظ در فارسی، راهی جز استفاده از همین واژه «پرهیزکاری» وجود ندارد، هر کدام از عناصر این میدان به نوبه خود، تشکیل یک میدان دیگر می‌دهد، که در آن میدان دارای عناصر تازه دیگری است و امکان دارد، دارای معانی جدیدتری هم باشد. میدان بسیار وسیع «پرهیزکاری» که در اصطلاح تفسیر و حدیث به آن تقوا گفته می‌شود، دارای یک میدان هم‌معنایی وسیع‌تری است که در شکل زیر رسم شده است.



این میدان همان‌طور که مشاهده می‌شود هر کدام دارای زیر میدان‌های مختلف است، به‌نظر می‌رسد پس از میدان معناشناختی توحید در معناشناسی تخصصی (قرآن، حدیث و نهج‌البلاغه) هیچ میدانی از تقوا گسترده‌تر نباشد.

معناشناسی واژه عفت

«عَفَّت» در لغت به معنای بازداشتن و منع کردن خود از محرّمات است. (ابن منظور، ۱۴۰۸: ذیل ماده عف)

راغب اصفهانی می‌نویسد: عَفَّت؛ یعنی بسنده کردن بر خوراک اندک همچون نوشیدن باقیمانده شیر در پستان برای بچه شتر (راغب اصفهانی، ۱۳۷۶: ماده عفف)



أتعدای عنه النهارَ فما تع جُوهُ إلّا عُفافةً أو فُواقُ
روزی را سپری نکرد و به او غذا نداد جز باقیمانده‌ای از شیر در پستان.
(ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ماده عفف؛ أعشى، بی تا: ۱۳۶)

بنابراین عُفافة، بسنده کردن بچه شتر یا مانند آن است بر شیر کمی که در ته پستان مادر مانده است، پس برای عقیف دو معنا است: یکی آن که به چیزی اندک برای رفع حاجت و رفع گرسنگی یا تشنگی و یا مانند آن بسنده می‌کند. دیگر آن کس که خود را از آنچه حلال نیست، منع می‌کند.

این معنای دوم اندکی با آنچه در معنای عصمت است، مشترک است و دلیل آن هم منع نفس از ارتکاب به محرّم و منهی عنه است.

کسانی که به زندگی کم‌مؤونه عادت کرده‌اند، از عفت ذاتی برخوردارند. ذات آنان به چیز کم عادت کرده است، آنان در لباس، خوراک، پوشاک، مسکن، مقام و امور رفاهی خود را پرخور ننموده، بلکه راه اعتدال را در پیش گرفته‌اند، همین که رفع حاجت روزی از آنها شد، آنان را کفایت می‌کند.

اما در معنای دوم توجه انسان به چیزی است که حلال باشد، خواه به اندازه کمی از آن مصرف نماید یا نه.

به نظر می‌رسد عقیف طبق آنچه نزد اهل زبان و ادب شایع است همین معنای دوم باشد؛ یعنی کسانی که در برخورد با امور دنیوی پاک‌اند و اهل حرام نبوده و سعی دارند همیشه آنچه را دریافت می‌دارند از خوراک و لباس و غیره همه پاک و پیراسته از حرام باشد. اهل لغت گفته‌اند: «طلبُ العِفَّةِ و هو الکفُّ عن الحرام؛ آن کس که خواهان عفت است خود را از حرام دور نگاه می‌دارد». (همان)

نیز گفته‌اند: استعفاف همان طلب عفاف است. چنان که در دعا از معصوم چنین روایت شده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعِفَّةَ وَ الْغَنِيَّ؛ (همان)، خدایا، از تو می‌خواهم به من عفت و بی‌نیازی بخشی».



قرآن در سوره نساء چنین می‌فرماید: «وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ؛ (نساء / ۶) آن کس که بی‌نیاز است، باید پاکدامن و عقیف باشد».

استعفاف به معنای صبر نیز آمده است. (ابن منظور: همان)

قرآن کریم در جای دیگر می‌فرماید: «وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا؛ (نور / ۳۳) آن کسانی که زنی برای ازدواج نمی‌یابند، باید عفت و پاکدامنی پیشه کرده و خود را به گناه (فحشا و زنا) آلوده نکنند».

حوزه معنایی واژه عفت

با توجه به حوزه لغوی عفت و آنچه در لغت و شعر جاهلی مشاهده می‌شود بیان آنچه قبل از اسلام و پس از آن در تطور معنایی «عفت» در کتاب و سنت آمده، فرق بسیار است. عرب جاهلی ارزش اخلاقی عفت را نمی‌شناخت، گرچه او در صحرا زندگی می‌کرد و با طبیعت خشن به زندگی صحرائی عادت کرده بود، کم می‌خورد، کم می‌خوابید و به‌طور خلاصه بطن و فرج خود را مجبور می‌کرد تا بسیاری از خواسته‌هایش را محدود نماید، اما او هرگز به ارزش اخلاقی «عفت» از منظر انسانی نمی‌نگریست. در شعر «لامیه العرب» که توسط «شئبزی» شاعر فقیر صعلوک سروده شده است زندگی زاهدانه او را که به اندک طعام و لباس و مسکن قانع بود، می‌بینیم او هرگز از واژه «عفت» در شعرش اسم نبرده است.

وَ أَعْدُو عَلَى الْقَوْتِ الزَّهِيدِ كَمَا غَدَا أَزَلُّ تَهَادَاهُ التَّنَائِفُ، أَطْحَلُ
 من با کمی قوت (طعام) روز خود را آغاز می‌کنم، گویا چون گرگ خاکستری لاغر هستم
 که بیابان‌ها او را به این طرف و آن طرف می‌کشاند.

در جای دیگر همین شاعر چنین می‌سراید:

وَأَسْتَفُّ تَرَبَّ الْأَرْضِ كِي لَا يَرِي لَه عَلِي، مِنَ الطَّوْلِ امْرُؤٌ مَتَطَوَّلُ
 و لو لا اجتنابُ الدَّامِ لَا يُلْفَ مَشْرَبٌ يُعَاشُ بِهِ، إِلَّا لَدَى وَ مَأْكَلُ
 من پیوسته خاک زمین را می‌بلعم تا متکبری از کثرت ثروتش بر من فخر نفروشد
 و اگر دوری از بدگویی (دیگران) نبود، همه چیز از خوردنی و آشامیدنی نزد من یافت می‌شد.



در این ابیات شاعر جاهلی به دنبال آن است که شجاعت، جسارت و جوانمردی و در نهایت کرامت خود را به نمایش گذارد. او برای آن که در برابر گردنکشان ثروتمند، خوار نگردد، حاضر است خاک زمین ببلعد و از فخر فروش غنی چیزی نستاند. سپس می‌گوید: اگر از بدگویی دیگران نمی‌ترسیدم، هر خوراک و آشامیدنی نزد من یافت می‌شد، با نگاه به سیاق کلام وی و رفتاری که در او سراغ داریم، معلوم است که شاعر به راحتی می‌تواند دست به قتل و غارت زده و هر چه را مطابق میل او است، فراهم سازد. پس او به دنبال روزی حلال نیست، اما به قدر کفاف هم نمی‌خورد، تنها با چیزی اندک زنده مانده است، او ظاهراً از نظر بطن و فرج عقیف است، اما منع بطن و فرج از مشتهیات نفسانی را طبیعت خشن و فقر بیدادگر به پای او گذاشته، نه اراده کمال جوی او، بنابراین واژه «عفت» که در جاهلیت به باقیمانده شیر در پستان شتر تعبیر می‌شد، و بچه شتر تنها می‌توانست زنده بماند، اسلام آن را به یک ارزش اخلاقی والا تبدیل کرد، عفت نه در خوراک و پوشاک و مسکن، که در ازدواج نیز به همین رویه آمده است. اکنون به بحث‌های روایی بنگرید، تا عفت را نزد بزرگان دین بیازمایید. (ر.ک: بستانی، ۱۳۸۱: ۱ / ۷)

عفت در روایات اسلامی

در *اصول کافی*، کتاب کفر و ایمان، باب عفت، روایاتی نقل شده است که ارزش والای عفت را نشان می‌دهد. از امام باقر علیه السلام چنین روایت شده است: «ما عبد الله بشيءٍ أفضل من عفة بطن و فرج؛ (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۵ / ۲۴۹)؛ خدای متعال به چیزی بهتر از عفت شکم و فرج عبادت نشده است».

امام باقر علیه السلام در روایت دیگر می‌فرماید:

إِنَّ أَفْضَلَ الْعِبَادَةِ عَفَّةُ الْبَطْنِ وَالْفَرْجِ. (حرانی، ۱۴۰۴: ۲۹۶)

بهترین عبادت عفت شکم و فرج است.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْعَفَافُ؛ (شعیری، ۱۴۰۵: ۱۳۱) عفاف برترین عبادت است، همچنین آن حضرت در روایت دیگر می‌فرماید: «أَيُّ الْإِجْتِهَادِ أَفْضَلُ مِنْ عَفَّةِ بَطْنٍ وَ



فرج؛ (حر عاملی، همان: ۲۵۰) کدام سعی و کوشش و مجاهدت از عفت شکم و فرج بهتر است؟»
با نگاهی مقایسه‌ای^۱ میان آنچه عرب جاهلی از واژه «عفت» یا رفتار زاهدانه در یک سو
و آنچه در کتاب و عترت سراغ داریم می‌توان به تطور معنایی این واژه پی برد.

در واژه «عفت» صبر و استقامت، خود نگهداری، پاکدامنی، کرامت، زهد، کشتن طمع و
حرص و بخل نهفته و به علاوه ملاحظه آن موجب حیا و عصمت نیز می‌شود. عفت به معنای
«صبر» و «پاک بودن از هر چیز» هم در لغت آمده است.

نتیجه این که، «عفت» تحصیل ملکه‌ای است در انسان که به واسطه آن، شخص
بر شهوت خویش غلبه می‌کند، همین‌طور وقتی گفته شود: «العنيفة من النساء؛ زن پاکدامن، که
هرگز به گرد شهوترانی (غیر مشروع یا غیر معقول) نگردد».

با این مقدمه و نتیجه ما به سراغ واژه «عفت» در نهج البلاغه رفته و در متن‌های مختلف
با توجه به فضایی که زبان‌شناسی برای ما ایجاد می‌کند، به تحلیل این واژه اخلاقی در آنجا
می‌پردازیم:

۱. در نامه ۳۱ نهج البلاغه ضمن تذکر نکات اخلاقی به او می‌فرماید: «والحِرْفَةُ مَعَ الْعَفَّةِ خَيْرٌ
مِنَ الْغِنَى مَعَ الْفُجُورِ؛ شغلی که انسان همراه عفت داشته باشد از ثروت همراه با گناه (فسق و
فجور) بهتر است».

تحلیل معنی‌شناسی: یکی از معانی عفت که در بحث تطور لغوی گذشت «صبر» بود. اگر
این معنی درست باشد، سخن فوق به این صورت درمی‌آید که: شغل همراه با صبر بهتر از
ثروت همراه با بی‌بند باری است.

یعنی آن کس که احساس می‌کند حرفه‌اش در آمد کمی به همراه دارد و احساس تنگی
رزق می‌کند، بداند این واقعیت یعنی تنگی معیشت می‌تواند از ثروت و گشایش معیشت که

۱. در شعر جاهلی واژه «عفت» و مشتقات آن کمترین ارتباطی با مسائل اخلاقی پس از نزول قرآن ندارد و این امر
در تمام اشعار شاعران قبل از اسلام جاری بوده است: مثلاً در شعر ذوالاصبع عدوانی واژه «عفت» به معنای
بازداشت و منع آمده است: «عَفَّ يَوْسُ إِذَا مَا خَفْتُ مِنْ بَلَدٍ هَوْنًا فَلَسْتُ بَوَقَافٍ عَلَى الْهَوْنِ؛ هنگامی که من از آن
سرزمین بر خود ترسیدم، او نیز ناامید و از روی ذلت و خواری مرا بازداشت کرد ولی من کسی نیستم که با ذلت
و خواری (آنجا) توقف نمایم». (زبیدی، ۱۳۰۶: ماده «عفت»)



لازمه آن فجور و بی‌بندوباری است بهتر باشد.

اما در بحث معنی شناسی، نکته مهمی که باید به آن توجه نمود، دقت در لوازم معنی یک واژه است. یعنی ما به راحتی از ظاهر معنی دست برنمی‌داریم، لکن گاهی اهل زبان چون ظاهر معنی را رها کرده و لازم آن را به کار می‌برند، برخی اهل لغت گمان کرده‌اند معنی آن واژه همین است و یا یکی از معانی واژه لازم معنا است. در خصوص واژه عفت که لازم آن صبر است برخی آن را معنای حقیقی عفت پنداشته‌اند.

پس معنای کلام امام علیه السلام آن است که بگوییم: شغل همراه با عفت بهتر از بی‌نیازی و ثروت همراه با فجور است. البته کسی که در شغلهش عقیف باشد، لازم‌ه‌اش صبر است. (بحرانی، ۱۴۲۰: ۵ / ۴۶)

بحرانی در شرح این سخن می‌نویسد: عبارت امام علیه السلام صغری و کبری آن در تقدیر است:

الحرفة مع العفة خیرٌ من الغنی مع الفجور ← صغری.

و کل ما کان كذلك خیراً من الغنی مع الفجور ← کبری.

فالحرفة مع العفة أولى من طلب ذلك الغنی ← نتیجه.

آنچه با عفت است بهتر از غنای توأم با فجور و بی‌بندوباری است و هر آنچه این چنین است بهتر از غنای توأم با فجور است، در نتیجه: آنچه با عفت است بهتر از آن غنای توأم با فجور است.

قیاس به صورت شکل دوم منطقی تنظیم شده است. اگر شغل همراه با عفت این چنین باشد مستلزم آن است که این شغل دارای فضیلت باشد، همانطور که شغلی که در آن غنای توأم با فجور باشد، مستلزم رذیلت آن است، پس فضیلت از عفت برآمده و رذیلت از فجور. از سوی دیگر عالمان علم اخلاق می‌گویند: عفت، فضیلت قوه شهویه و حد اعتدال آن است.

افراط (شدت و اضطرام شهوت) → عفت (اعتدال شهوت) ← تفریط (خمود شهوت)

«رذیلت»

«فضیلت»

«رذیلت»

۲. امام علیه السلام در نامه ۴۵ فرمود: «وَأَنتُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَيَّ ذَلِكَ أَعْيُنِي بَوْرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعَفَّةٍ وَ

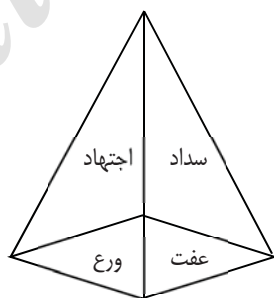
سَدَادٍ...؛ شما قادر بر زهد و ساده‌زیستی نیستید، جز اینکه مرا به چهار چیز یاری نمایید:

۱. ورع ۲. اجتهاد ۳. عفت ۴. سداد».

در اینجا نیز «عفت» همان معنای ظاهر خود را دارد، البته چهار چیز است که در سخن امام علیه السلام از ارکان مدیریتی در هر عصری به حساب می‌آید؛ به عبارت دیگر شرط مدیریت سالم مدیران در هر جامعه بشری رعایت چهار ارزش اخلاقی است که ضامن سعادت بشری و از لوازم اولیه سیاست‌مداری است. هر چهار رکن به یک سقف منتهی می‌شود که نام آن سقف زهد است. این زهد را باید زهد مدیریتی یا زهد حکومتی نامید و این معنا غیر از معنایی است که در جای دیگر نهج البلاغه با آن روبه‌رو هستیم. یکی از برکات معناشناسی آن است که در هر متن بسته به بافت (سیاق) معنای جدیدی پدید می‌آید که در متن قبلی نمی‌توانست، آشکار گردد. مدیران یک حکومت، به ویژه مدیران ارشد یک نظام اگر به این چهار امر اصرار نوزند و در طریق زهد خود نکوشند، سقف زهد سیاسی اسلام فرو خواهد افتاد. از یک طرف ورع و آن کفّ نفس است از محارم و آنچه شرع، آن را حرام دانسته و نباید انجام شود و از طرف دیگر اجتهاد و کوشش در اطاعت و لزوم عفت و رضایت دادن به روزی کم و نیز سداد و محکم‌کاری در وظایفی که به هر نحو از بالا به پایین در یک نظام حکومتی در جریان است. اعانت بر حفظ هر چهار مورد با توجه به بافت سخن امام و لزوم رعایت امانت پست و مقام امری واجب است؛ پس امر امام را در اینجا باید حمل بر وجوب نمود.

زهد سیاسی

زهد سیاسی به این معنا است که هر کس در دایره حکومت وارد شود، باید معین رهبر باشد و اعانت رهبری در زهد سیاسی که برخاسته از ورع، اجتهاد، عفت و سداد است، خلاصه می‌شود.





در حکمت ۲۵۲ آمده است: «فَرَضَ اللهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرْكِ وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً عَنِ الْكِبْرِ... وَ مُجَانِبَةً السَّرِقَةَ إِجَاباً لِّلْعَفَّةِ؛ خدا «ایمان» را برای پاکسازی دل از شرک و «نماز» را برای پاک بودن از کبر و خودپسندی ... و «دوری از دزدی» را برای تحقق عفت واجب کرد.»

اگر در ساختار سخن اخیر امام علیه السلام اندکی تصرف شود کلام به صورت زیر در می آید:

أوجب الله العفَّةَ إيجاباً بالمجانبة السرقة (مجانبةً من السرقة).

خدا عفت را برای دور ساختن انسان از سرقت واجب نمود.

معناشناسی عفت در سخن فوق: اگر فلسفه وجودی احکام در گفته امام علیه السلام همین باشد، با توجه به (مفعول له)هایی که در متن سخن امام در این حکمت به وفور یافت می شود، امام علیه السلام شمه‌ای از حکمت‌های اخلاقی و عقیدتی را بیان داشته‌اند. از جمله این‌ها وجوب عفت عمومی برای دوری از سرقت است. اگر این حکمت ۲۵۲ را با نامه ۴۵ امام علیه السلام با ملاحظه واژه «عفت» ترکیب کنیم، نتیجه‌ای که حاصل می شود، اینکه همه مفاصد سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ناشی از بی تفاوتی زمامداران در عفت مدیران است. عفت مدیران ارشد چنانچه ملاحظه و توجه نشود، به بی عفتی عمومی منجر خواهد شد، پس می توان فساد اجتماعی را در نامالیامات سران یک حکومت جستجو کرد. وقتی اقتصاد و فرهنگ یک جامعه دچار آسیب شود، مبارزه حکومت و مسئولان جامعه بدون مبارزه با بی عفتی سران، یک کوشش بیهوده و عقیم است.

از طرف دیگر با توجه به روایات مذکور از جانب معصومین علیهم السلام، ریشه عفت در دو چیز است: ۱. بطن (شکمبارگی) ۲. فرج (شهوترانی).

اگر در مسئله بطن (وقتی گفته می شود بطن؛ یعنی هر آسایشی که موجب رفاه خانواده‌های حاکمان یک حکومت گردد)، منع و بازداشتی از درون مدیران باشد، عفت بطن جلوی بسیاری از سرقت‌های بزرگ مدیران را مانع خواهد شد.

۲. منع از فرج (جلوگیری از شهوترانی)، این امر ممکن است در یک جامعه عادی میان افراد ایجاد مفسده کند، اما اوج مفسده و بی بندوباری و فجور وقتی است که شهوترانی در

میان سران نظام شایع گردد. ممکن است تعدد زوجات که بهترین و مشروع‌ترین امر شهوترانی است کاری مباح تلقی گردد، اما برای سران حاکم، وجوب عفت برای جلوگیری از مفاسد بعدی امری اجتناب‌ناپذیر است.

نتیجه

واژه «ورع» از واژگان کاربردی در بحث اخلاق و سلوک عرفانی است، این واژه در اصطلاح معناشناسی، دارای خاصیت اشتراک معنوی است، بدین‌گونه که وَرَع دارای یک معنا (مفهوم کلی) است و تحت آن مصادیق فراوانی را می‌توان جای داد.

اینکه «ورع» در مصداق‌ها دارای چه معانی است، بستگی دارد به اینکه در چه سیستم معنایی به کار رفته باشد. اگر در مرکز سیستم قرار داشته باشد، با معنای تقوا مترادف است و اگر یک عنصر از عناصر سیستم باشد، یقیناً معنایش با تقوا متفاوت است. اما «ورع» با عناصر خاصی هم‌سیستم خواهد شد و آنها عبارت‌اند از: تقوا، زهد، عفت، عصمت و نزاهت. با مقایسه میان «ورع» و «تقوا»، می‌توان گفت، تقوا به‌مثابه مجموعه مرجع است و «ورع» زیر مجموعه معنایی آن و هر دو در معنای پرهیزگاری هم ردیف‌اند. گاهی «ورع» به‌معنای مطلق اجتناب از چیزی معنا می‌دهد، درحالی‌که تقوا معانی بسیار دیگری دارد و از نظر پوشش، هرگز قابل قیاس با ورع نیست؛ زیرا وسعت پوشش ورع بسیار کم است، در حالی‌که «تقوا» همه زمینه‌های زندگی انسان را می‌تواند دربرگیرد. روابط معنایی زهد و ورع، عصمت و ورع، عفت و ورع، نزاهت و ورع، روابطی تلازمی است؛ یعنی هر چه بر ورع انسان افزوده شود، زهد و عفت و عصمت بیشتر خود را نشان می‌دهد.

عفت نیز مانند واژگان عصمت و ورع و زهد، برگونه‌ای از بازدارندگی یا منع و بازداشت دلالت می‌کند و این همان مفهوم دلالتی یا معنای مفهومی است که دارای مصادیق گوناگون بر حسب اوضاع و شرایط متن و فرامتن است، پس باید اذعان کرد عفت از مقوله مشترک معنوی است و در یک سیستم معنایی، مصادیق دقیق آن روشن می‌شود. به‌همین دلیل است که گاهی عفت، مترادف با عصمت و گاهی مترادف با ورع و زمانی مترادف با زهد می‌گردد.



عفت در معناشناسی می‌تواند، لوازم معنایی دیگری داشته باشد و در اینجا است که ویژگی‌های متن و فرامتنی و پدیده سیاق، در بستر معنایی عفت تأثیر دارد. در واژگان ضد عفت نیز همه این مباحث مطرح است، گاهی عفت، ضد فجور است و گاهی ضد خمود. یافتن این تضادها به ملاحظات اخلاقی وابسته است، اما آنچه در واژه «عفت» از همه مهم‌تر است، یافتن سیستم معنایی عفت است، چنانچه در سیستم معنایی دقت شود، واژگانی که به آن می‌توانند مرتبط باشند: ورع، زهد، اجتهاد و سداد است. گرچه این واژه‌ها از متن خاص نهج البلاغه اخذ شده‌اند، اما از جنبه معنایی، معانی نزدیکی به هم دارند؛ به عبارت دیگر، اگر فردی از نظر اخلاقی به زهد واقعی برسد، مسلماً می‌تواند به آسانی فضایل اخلاقی که در سیستم عفت با این واژه مرتبط هستند، یک جا دارا باشد؛ یعنی هم زاهد باشد و هم عقیف، هم کوشا باشد و هم اهل سداد و در یک جمله شخصی ورع و پرهیزکار باشد.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.

- نهج البلاغه، گردآوری سیدرضی، ترجمه محمد دشتی، ۱۳۷۹، قم، مشرقین.
- نهج الفصاحه، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، جاویدان.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۰۸ ق، لسان العرب، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- بحرانی، میثم بن علی بن میثم، ۱۴۲۰ ق، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار الثقلین.
- أعشى، میمون بن قیس، بی تا، دیوان أعشى، بیروت، دار الکتب لبنانی.
- بستانی، فواد افرام، ۱۳۸۱ ق، المجانی الحدیثة، قم، ذوی القربی.
- جعفر بن محمد رضی الله عنه، ۱۳۷۷، مصباح الشریعة، ترجمه عبد الرزاق گیلانی، تهران، پیام حق.

- حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ ق، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، قم، آل‌البت ۱۳۷.
- حرانی، ابن شعبه، ۱۴۰۴ ق، تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۳۷۶، معجم مفردات الفاظ القرآن، تحقیق ندیم مرعشلی، تهران، مرتضوی.
- زبیدی، محمد مرتضی، ۱۳۰۶ ق، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دار مکتبه الحیاة.
- زمخشری، جارالله محمود بن عمر، ۱۳۵۸ ق، اساس البلاغه، بیروت، دار صادر.
- شعیری، تاج‌الدین، ۱۴۰۵ ق، جامع الأخبار، قم، شریف رضی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۸ ق، کتاب العین، بیروت، مؤسسه الأعلمی.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، بی تا، القاموس المحیط، بیروت، دار العلام للجمع.
- کاشانی، کمال‌الدین عبدالرزاق، ۱۴۱۳ ق، شرح منازل السائرین ابواسماعیل عبدالله الأنصاری، قم، بیدار.

